

موضوع: سوره حمد

عنوان: تفسیر سوره مبارکه حمد جلسه ۳

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

ادب الهی در شروع کار

در تفسیر آیه مبارکه بسم الله مطالبی به عرض رسید که خلاصه‌اش این بود که این *«بسم الله الرحمن الرحيم»*(۱) ادب ورود در کار را به ما یاد می‌دهد. که چگونه وارد در کار بشویم کار را باید به نام خدا شروع کرد. قهراً هم کار باید حسن فعلی داشته باشد که بشود به نام خدا شروع کرد و هم صاحب کار حسن فاعلی داشته باشد با اعتقاد خاص این کار را به نام خدا شروع بکند هر کاری که بنام خدا آغاز نشود نافرجام و ابتر است

چون هر کاری که به نام خدا شروع نشود بی‌نتیجه است. این روایت را فریقین از رسول الله (صلی الله علیه و آله) نقل کرده‌اند که «کل امر ذی بال لم یبدأ فیه ببسم الله فهو ابتر»(۲)؛ هر امری که قابل توجه باشد اگر به نام خدا شروع نشود ابتر است. ابتر یعنی بی هدف کار بی نتیجه را می‌گویند ابتر.

فطانت بتراء، استعداد به هدر رفته

آن هوشی که به مقصد نرسد آن هوش و زیرکی را می‌گویند فطانت بتراء. فطانت بتراء یعنی استعداد به هدر رفته، هوش به مقصد نرسیده، بی‌نتیجه مانده. کاری که به مقصد نرسد ابتر است و هر کاری که به نام خدا شروع نشود به مقصد نمی‌رسد. چرا چون تنها یاد خدا و وجه خدا می‌ماند

اگر کاری برای وجه خدا نبود، هرگز پایدار نیست وجه خدا همان فیض خاص خداست که در همه جا ظهور و حضور دارد. اگر آن فیض رابط بین انسان و خدای انسان نبود که انسان از آن راه به خدا برسد نه خود انسان از بقا سهمی دارد و نه کار او. زیرا قرآن کریم هلاکت را و بقا را در قرآن مشخص کرد که چی هالک است و چی باقی. نه تنها بعداً روشن می‌شود که چی هالک است و چی باقی است و نه تنها بعدها بعضی‌ها از بین می‌روند و بعضی‌ها می‌مانند بلکه همواره جهان هستی اینچنین است

هم اکنون جز وجه خدا همه چیز فانی و هالک است

هر چه به نام خداست باقیست و هر چه به نام خدا نیست هالک است هم اکنون هالک است نه بعدها هالک بشود این کریمه َ * «کلّ شیء هالکٌ إلّا وجهه» * (۳)؛ نه به این معناست که همه چیز از بین می‌روند و وجه خدا می‌ماند نه همه چیز هم اکنون هالک‌اند. چون هالک که مشتق است است‌عمال مشتق در «ما یأتی»، به اتفاق همه مجاز است اگر یک اختلافی است در حقیقت و مجاز بودن مشتق نسبت به «ما انقضی عنه المبدأ» است نسبت به گذشته است و گر نه نسبت به آینده یقیناً مجاز است و مجاز، قرینه می‌خواهد. هالک به معنای «یهلک» این بدون قرینه استعمال نمی‌شود. هالک یا به معنای گذشته است یا حال نسبت به حالش حقیقت است، نسبت به گذشته‌اش اختلاف است که آیا مشتق در «ما انقضی عنه المبدأ» بی قرینه استعمال می‌شود دلالت می‌کند یا نه؟ و گر نه نسبت به آینده همه بر آنند که استعمال مشتق نسبت به آینده مجاز است. پس هالک نه یعنی بعدها از بین می‌رود هالک یعنی هم اکنون همه َ اشیاء هالکند الا وجه الله، منتها خیلیها نمی‌بینند که کارها هالکند مگر وجه الله و عده‌ای از اولیاء الهی هم اکنون می‌بینند. اگر یک کسی هدفی را در تاریکی مورد تیر قرار داد. و چون هدف را نمی‌دید تیر به طرف هدف

پرت کرد، این تیر به مقصد نمی‌رسد. منتها او نمی‌بیند که این تیرها به مقصد نمی‌رسد، وقتی هوا روشن شد، آفتاب طالع شد او می‌بیند که این تیرها به مقصد نرسید. در قیامت این چنین است وقتی *«و اشرق الارض بنور ربها»*(۴) معلوم می‌شود که خیلی از کارها به مقصد نرسید انسان در تاریکی تیر اندازی می‌کرد. نه اینکه الان به هدف برسد و آن روز از بین برود، از الان به مقصد نمی‌رسد. منتها آن روز معلوم می‌شود پس کاری که برای خدا نباشد هم اکنون اُتر است یعنی به مقصد نمی‌رسد و آن روز روشن می‌شود. چون *«کل شیء هالک الا وجهه»*(۵) اگر چیزی لوجه الله نبود هم اکنون اُتر است. و اگر چیزی لوجه الله بود، نه تنها هم اکنون ثابت و زنده است، بلکه از گزند مرگ برای اُبد محفوظ است. کار خیر اُدا از بین نمی‌رود. هم حیات جاودانه کار خیر را قرآن تضمین کرده است فرمود: *«کلما تقدموا لانفسکم من خیر تجدوه عند الله»*(۶) و هم هلاک دائمی کارهای بد را گوشزد کرد، فرمود: هر چه لوجه الله نیست، هم اکنون هالک است *«کل شیء هالک الا وجهه»*(۷). چیزی که وجه الله نباشد هم اکنون هالک است. در آینده کشف می‌شود.

ترسیم هلاک ما سوا با چند مَثَل

مثل اینکه انسان به سراغ سراب می‌رود، وقتی به مقصد رسید معلوم می‌شود عمر را هدر داد. نه آن وقت به هدر برود. در سوره نور جریان کار کفار را که تشریح می‌کند، می‌فرماید: *«مثل الذین کفروا أعمالهم کسراب بقیعه»*(۸) قیعه، بیابان باز. قاع، بیابان صاف. قیعه یعنی بیابان صاف. فرمود: *«مثل الذین کفروا أعمالهم کسراب بقیعه»*(۹) که *«یحسبه الظمان ماءً»*(۱۰) یک انسان عطشان این سراب که آب ناست و آب نیست، او آب می‌پندارد و با شتابزدگی به سراغ این سراب به خیال اینکه آب است، می‌رود. *«حتی إذا جاءه لم یجده شیئاً»*(۱۱) وقتی

کنارش آمد، می‌بیند چیزی نیست. تعبیر هم *«لم یجدہ شیئاً»* (۱۲) است، نه وجده لا شیء. چون لاشیء قابل وجدان نیست. فرمود چیزی نصیبش نمی‌شود که به نحو قضیة سالبه تعبیر کرده است. نه وجده لا شیء، بلکه *«لم یجدہ شیئاً»* (۱۳)؛ چیزی نصیبش نمی‌شود. انسان تشنه‌ای که به دنبال سراب حرکت کرد، وقتی به آن موضع رسید چیزی نمی‌بیند، آبی نمی‌بیند. نه اینکه وقتی به آنجا رسید کار او را هدر می‌دهند، وقتی به آنجا رسید می‌فهمد که کارش به هدر بود. کاری بیجا می‌کرد. *«حتّٰی إذا جاءہ لم یجدہ شیئاً»* (۱۴) آنجاست که *«و وجد اللہ عنده فوّاهُ حسابہ»* (۱۵) بنابراین اگر کار لوجه الله نبود مثل اینکه انسان هم اکنون به دنبال سراب خودش را خسته کند نه اینکه یک نفع موقتی دارد بعداً به او کیفر می‌دهند یا بعداً از دستش می‌گیرند. هم اکنون بیراهه می‌رود خیال می‌کند دارد لذت می‌برد این شیئی را که شما می‌بینید وجه الله را از او بردارید هالک است. این شیء نما است مثل سراب. که سراب لا شیء است و شیء نماست. یعنی چیزی را که شما شیء می‌پندارید، اگر آن چهره الهی را از او بردارید می‌شود لا شیء. لذا *«فأینما تولّوا فثمّ وجهُ اللّٰه»* (۱۶) اگر *«فأینما تولّوا فثمّ وجهُ اللّٰه»* (۱۷) حق است، چیزی برای غیر وجه الله نمی‌ماند سراب لا شیء است، انسان آن را شیء می‌پندارد. نه شیء است. نه اینکه شیئی هست و وجه خدا نیست. معذک شیئی هست اگر چیزی وجه الله نبود، هم اکنون سراب است. خلیه‌ها نمی‌بینند و خواص و اولیای الهی می‌بینند. با مثالهای گوناگون خدای سبحان این اصل قرآنی را تبیین می‌کند. یکی همان آیه سوره نور بود، که فرمود: *«والذین کفروا اعمالهم کسراب بقیعه یحسبه الظمآن ماءً حتی اذا جاءہ لم یجدہ شیئاً و وجد اللہ عنده فوفاه حسابہ و اللہ سریع الحساب»* (۱۸)

یکی هم در سوره فرقان است آیه ۲۳ سوره فرقان فرمود: «وَقَدَّمْنَا إِلَىٰ مَا عَمَلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَنْثُورًا» (۱۹) ما هر کاری که کفار کردند در آن روز ظهور می‌کنیم و همه کارهای اینها را مثل هباء منثور می‌کنیم، این ذرات پراکنده شده در هوا. این ذرات پراکنده شده در هوا آن صورتش را که از دست داد چیزی نمی‌ماند بنابراین اگر چیزی لوجه الله نبود هم اکنون فانی است و هم اکنون هالک است و کاری که به نام خدا شروع نشود، وجه خدا نیست و چون وجه خدا نیست هم اکنون هالک است و گفتم هر کاری را که شروع می‌کنید به نام خدا آغاز کنید. یعنی کار باید طوری باشد که بشود به نام خدا شروع کرد این یک و شما وقتی کاری را انتخاب کردید که می‌توان به نام خدا شروع کرد این را هم به خدا استناد بدهید دو. صرف اینکه این کار خیر است اکتفا نکنید کار خیر از یک جان خیر اگر نشأت بگیرد، می‌ماند برای ابد می‌ماند و همین معنی را که اگر برای خدا نبود لا شیء است خواه برای کاری که از کافر صادر می‌شود، یا از مشرکی که به شرک جلی مبتلاست صادر بشود، یا از مشرکی که به شرک خفی یعنی ریا مبتلاست صادر می‌شود، اینطور است. چون ریا هم بالاخره شرک است و لوجه الله نیست نشان می‌دهد که لوجه الله است و لوجه الله نیست.

این را در سوره بقره تمثیلاً بیان فرمود. آیه ۲۶۴ سوره بقره این است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَبْطُلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَىٰ كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ رِئَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ» (۲۰) مثل کسی که رياءً کار می‌کند و به خدا و قیامت معتقد نیست. برای اینکه آن معنای معقول را قابل درک همگان قرار بدهد مثل ذکر می‌کند. می‌فرماید: «فَمِثْلَهُ كَمِثْلِ صَفْوَانٍ عَلَيْهِ تُرَابٌ» (۲۱) صفوان این سنگهای بزرگ صاف است اگر یک سنگ بزرگ صافی باشد، مقداری خاک روی این صفوان یعنی سنگ صاف باشد و بارانهایی که قطراتش درشت است همانند تگرگ بشدت ببارد،

چیزی از آن خاکها روی این سنگ صاف نمی‌ماند. اگر این سنگ ناصاف باشد، وقتی باران بارید، مقداری از آن خاکها به صورت گل در لابلای این سنگ ناصاف می‌ماند. ولی اگر این سنگ صاف باشد و باران هم شدید باشد چیزی از این خاکها روی این سنگ نمی‌ماند. فرمود: کار یک انسان ریا کار که به خدا و قیامت معتقد نیست مثل آن سنگی است که مقداری خاک روی آن سنگ باشد کم‌مثل صفوان یعنی آن سنگ صاف که علیه تراب، مقداری تراب و خاک روی آن سنگ است. * «فأصابه وابل» (۲۲)، وابل آن باران درشت و قطرات درشت و فراوان است * «فترکه صلداً» (۲۳) اگر بارانی که قطراتش درشت است روی این سنگ ببارد این سنگ را لخت و برهنه می‌کند. شستشو می‌کند، هیچ ذره‌ای از آن خاک و غبار روی این سنگ نمی‌ماند نه خود خاک و نه غبارش چیزی نمی‌ماند. این را می‌گویند صلد. صلد آن سنگ برهنه صاف را می‌گویند. آنگاه وقتی باران می‌بارد اینطور نیست که نظیر یک بادی باشد که باد بوزد یک پارچه‌ای را از روی سنگ به دور بیاندازد که صاحب پارچه به سراغ پارچه برود او را بگیرد، اینچنین که نیست. وقتی باران می‌بارد، طوری این سنگ را شستشو می‌کند که صاحب خاک نمی‌تواند آن خاکها را جمع کند. فرمود: * «لا يقدر على شيء مما كسبوا» (۲۴) طوری این باران شستشو می‌کند که اینها چیزی از ره‌آورد کار خودشان به دست نمی‌آورند. * «لا يقدر على شيء مما كسبوا» (۲۵) و ذیلش هم فرمود: * «و الله لا يهدي القوم الكافرين» (۲۶) کسی که کافر است هرگز به مقصد نمی‌رسد. خدای سبحان کافر را هدایت نمی‌کند. یعنی هدایت تکوینی. و گرنه هدایت تشریعی که همه این آیات را نازل کرده * «هدى للناس» (۲۷) هدایت تشریعی که آمده، فرمود باینکه: * «و ما ارسلناك الا كافة للناس» (۲۸)؛ همه * «يا ايها الذين كفروا»، * «يا ايها الكافرون»، * «يا ايها الذين كذا»، * «يا أيها الناس» همه و همه هدایتها تشریعی است که شامل کافر و مؤمن

می‌شود. پس به هدایت تشریعی خدای سبحان کفّار را هم مثل مؤمنین هدایت می‌کند. آن هدایت تکوینی است که به مقصد برساند عنایتش شامل حال آنها هم بشود اینچنین نیست.

بنابراین کاری که به نام خدا شروع نشود ابتر است و اگر انسان کاری را به نام خدا شروع نکند، هرگز به مقصد نمی‌رسد. و این سوره مبارکه «فَاتِحَةُ الْكِتَابِ» که ادب ورود در کار را خدای سبحان به ما آموخت، هدف این سوره حمد و عبادت است. خدای سبحان به ما آموخت که این حمد و عبادت خدا را به نام خدا آغاز کنید تا به مقصد برسید. معلوم می‌شود اگر عبادت هم به نام خدا نباشد ابتر است چون حسن فعلی دارد ولی ارتباط را انسان حفظ نکرده است به نام خدا شروع نکرد. هر چه به نام خدا نباشد، او هالک است زیرا چیزی که به نام خدا نباشد لا شیء است به صورت شیء.

بقاء فقط از آن خداست و کاری که برای وجه الله نباشد پایدار نیست

اینکه فرمود: «وَكُلٌّ مِّنْ عَلَيْهَا فَنٍ وَ يَبْقَى وَجْهَ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَ الْاِكْرَامِ»*(۲۹) نشان می‌دهد که هم اکنون همه اشیاء فانی هستند. و تنها یک چیز باقی است و آن وجه الله است و وجه الله هم چون ذوالجلال است باقیست. یعنی هر چیزی را که شیء بر او صادق است اگر وجه الله را بردارید این هالک است. اگر اکنون شیء است به برکت آن وجه الله است که ذوالجلال و الاکرام است. هر چه که شیء بر او اطلاق می‌شود به برکت وجه الله است. «و یبقی وجهه»*(۳۰)، «الا وجهه»*(۳۱)؛ یعنی هر چیزی که شیء بر او اطلاق می‌شود. اگر شما وجه الله را بردارید می‌بیند چیزی نمی‌ماند، هالک است. چیزی در جهان هست که از آن جهت وجه خدا و آیت خدا نباشد. ممکن نیست چیزی در جهان باشد، که از یک جهتی از یک بعدی از یک حیثی آیت اله نباشد و وجه الله نباشد. پس همه اشیاء که باقی‌اند و از هستی سهمی دارند وجه الله‌اند اگر کسی بر

خلاف این نظام خواست کاری انجام بدهد، یعنی گناه بکند، گناه چون مطابق با وجه خدا نیست، این هالک است. بی راهه رفتن است. یک کاری است بی مقصد. الان که هالک نیست چون وجه الله ظهور دارد. نه اینکه منهای وجه الله یک چیز دیگری در اینها هست که او سهمی از هستی دارد. الان هم اینطور است وجه الله وجهش عوض می شود. آن ظهور به بطون تبدیل می شود. و مانند آن. وگرنه نه اینطور نیست که غیر از وجه الله یک حقیقت دیگری هم باشد به نام آسمان و زمین و مانند آن. چون ﴿وَأَيْنَمَا تُولُوا فَتَمَّ وَجْهَ اللَّهِ﴾ (۳۲) چیزی نیست که وجه خدا نباشد و آیت خدا نباشد. ما داریم یک موجودی که آن موجود از یک حیث خدا را نشان ندهد؟ می شود آیت الهی. اگر آیت الهیست پس بقای او از این جهت است که وجه خداست و آیت خداست و اگر شما این آیت بودن را و وجه بودن را از شیء بردارید، می بینید چیزی نمی ماند و اگر یک کسی به اشیاء نگاه کرد و به خدا پی نبرد، این به حق کور است. این که از سید الشهداء (سلام الله علیه) رسیده است که «عمیتُ عینٌ لا تراک علیها رقیباً» (۳۳) نفرین نیست، این بیان حقیقت است. فرمود: آن که نمی بیند کور است نه کور باد. «عمیتُ عینٌ لا تراک علیها رقیبا و خسرت صفقه عبد لم تجعل له من حبک نصیباً» (۳۴) هم اکنون کور است. اگر چنانچه چیزی از یک جهتی خدا را نشان ندهد، معلوم می شود مستقل است و با فقر ذاتی سازگار نیست بنابراین چون ﴿کل شیء هالک الا وجه﴾ (۳۵) اگر کسی خواست کاری در این جهان انجام بدهد که بماند چاره ای جز این ندارد که کار را با نام خدا شروع کند. و کاری با نام خدا شروع می شود که داری این دو وصف باشد : یک بخش وصف به فعل برمی گردد که فعل فی نفسه حسن باشد یک بخش به فاعل برمی گردد که فاعل تقرّباً الی الله انجام بدهد که می شود حسن فاعلی. کار خوب از جان خوب که نشأت گرفت وجه الله است. کار اگر بد بود، یا کار خوب بود فی نفسه بدنه کار خوب بود اما تقرّباً

الی الله نبود، رباء و سمعتاً بود این هم هالک است. آنگاه بحثهایی که مربوط به «بسم الله الرحمن الرحيم» (۳۶) است که انبیاء از بیرون و عقل از درون هدایت کردند که انسان تشنه باید به طرف کوثر برود. کافر این حجت حق و ظاهر و باطن را پشت سر گذاشت و به دنبال سراب حرکت کرده مثل اینکه در آنجا کسی به دنبال سراب حرکت کرده، تمام قدرتها را هم از دست داده و در عطش دارد می سوزد. نه پای رفتن هست که جای دیگر آب تحصیل کند. نه آنجا سخن از آب است. این می شود عذاب. اما آنچه که به اجمال قابل طرح است این است که چیزی که به خدا ارتباط نداشته باشد، معدوم است. ممکن نیست چیزی در جهان سهمی از هستی داشته باشد، با اینکه سهمی از هستی دارد معذک به خدا ارتباط نداشته باشد. آیت و نشانه خدا نباشد. این محال است. اگر چیزی به خدا ارتباط نداشت می شود معدوم و هالک. کسی که این معدوم و هالک را شیء می پندارد، مثل همان تشنه ای است که بدنبال سراب حرکت می کند. ما برای اینکه مثل تشنه ای که به دنبال سراب حرکت می کند نباشیم باید کارها را کلاً به نام خدا شروع بکنیم. کاری می تواند به نام خدا شروع بشود و سهمی از بقا داشته باشد که هم حسن فعلی داشته باشد یعنی معصیت نباشد و فی نفسه طاعت باشد و هم انسان این کار را تقریباً الی الله انجام بدهد. این می ماند. کاری که اینچنین است نظیر دیگر آیات الهی و موجوداتی که وجه اللهند نظیر آنها خواهد شد و می ماند.

اگر وجه الله و آیت بودن از موجودی گرفته شود دیگر «باقی» نیست

هر چیزی که شیء بر او اطلاق می شود، منهای وجه الله بودنش لا شیء است. یعنی وجه الله است که او را شیء می کند. و اگر وجه الله نباشد او لا شیء است. بنابراین کاری که به نام خدای سبحان شروع می شود سهمی از بقا دارد و این کار نه تنها کل قرآن کریم بلکه سوره مبارکه فاتحه الکتاب

این هم به نام خدا آغاز می‌شود تا سهمی از بقا داشته باشد. آنچه در این سوره مطرح است، مسأله حمد است و عبادت که هدف اصلی این سوره مبارکه، حمد خدای سبحان و اظهار عبودیت در پیشگاه خدای سبحان است. وقتی انسان می‌تواند حامد و عابد باشد که این حمد و عبادت را به نام خدا آغاز بکند. هم حسن فعلی دارد و هم حسن فاعلی دارد

نزدیکی * «بسم الله» * به اسم اعظم از سیاهی چشم به سفیدی چشم
لذا فرمود * «بسم الله الرحمن الرحيم» * (۳۷). قبلاً هم به عرض رسید آن روایاتی که در زمینه بسم الله وارد شده است که اسم اعظم به این جمله مبارکه به قدری نزدیک است که سیاهی چشم و سفیدی چشم آنقدر نزدیک است (۳۸) آنها را در بحث * «لله الاسماء الحسنی» * (۳۹) که خدای سبحان داری اسماء نیکو است و اسم اعظمی دارد،

اسم اعظم از سنخ لفظ و مفهوم نیست

آنجا مطرح می‌شود که اسم اعظم لفظ نیست مفهوم نیست صورتی ذهنی نیست و مانند آن. که اگر کسی این کلمات را یاد گرفت بتواند مرده‌ای را زنده کند و مانند آن. اسم اعظم مقام است جزء درجات اولیای الهی است. که اگر روح به آن درجه ولایت رسید، این الفاظ را بگوید این کلمات را بر زبان جاری کند آن اثر را خواهد داشت. لذا آن اولیای الهی با * «بسم الله الرحمن الرحيم» * کار می‌کردند که می‌گفتند: * «بسم الله الرحمن الرحيم» * از عبد خالص به منزله «کن» است از مولا. همانطوری که خدای سبحان هر کاری را با «کن» انجام می‌دهد او «یکون» و محقق می‌شود. برای عباد صالح بسم الله مثل «کن» است که از خدای سبحان صادر می‌شود. نظیر آنچه که در جریان حضرت نوح (سلام الله علیه) بود که * «بسم الله مجریها و مرسیها» * (۴۰). آن کشتی نبود که با باد یا موتور یا با بلم و امثال اینها حرکت بکند و پارو کنند کشتی را که وقتی

نوح (سلام الله علیه) می‌خواست این کشتی به این سمت حرکت کند، می‌گفت: بسم الله و می‌خواست لنگر ببندازد می‌گفت: بسم الله. *«بسم الله مجریها و مرسیها»*(۴۱). این کار کار اولیای الهی است این می‌شود اسم اعظم.

مبدأ اشتقاق و تحول در کلمه '«الله»

آنگاه درباره کلمه الله که همانطوری که ملاحظه فرمودید بحثهای فراوانی است و معمولاً اینچنین گفته می‌شود که این نام مبارک از اَلِه مشتق است به معنای عبادت. یا از «أَلَه» و «وَلَه» به معنای تحیر و «إِلَه» بر وزن کتاب به معنای مکتوب است. خدا «إِلَه» است یعنی معبود است اگر از «أَلَه» به معنای عبد باشد یا «إِلَه» است به معنای «مألوه» به معنای «متحیر فیه» برای اینکه قلوب همه و عقول همه در شناخت خدای سبحان واله است. در ادعیه هم هست «إِنَّ قُلُوبَ الْمُخْبِتِينَ إِلَيْكَ وَ إِلَهَهُ»(۴۲)؛ دل‌های افرادی که به سمت تو اخبات دارند و خضوع خاص دارند والهند.

تحیر شور افکن و ممدوح

خدا را آنچنانی که هست نمی‌توان شناخت این تحیر و وله یک تحیر ممدوح است بر خلاف تحیر مذموم. تحیر برای انسانی که راه را طی نکرده است مذموم است و عذاب می‌آورد. تحیر برای کسی که به مقصد رسیده است نشاط و انس می‌آورد مثل انسان تشنه‌ای که در دامنه کوه است و نمی‌داند چشمه‌های سینه کوه کدام قسمت کوهند. این راه را نمی‌داند عطشان است و متحیر است و در پای کوه ایستاده و رنج می‌برد. اگر راه بلدی او را هدایت کرده به چشمه‌های بالای کوه رساند این انسان عطشان که چشمه‌های فراوان را می‌بیند، هم اکنون متحیر است از کدام چشمه بنوشد این یک تحیر ممدوح است. این مال کسی است که به مقصد رسید. آن تحیر قبلی مال

کسی است که راه را طی نکرده است و اینکه از رسول خدا (علیه آلاف التحیه و الثناء) رسیده است «رب زدنی فیک تحیراً» (۴۳) خدا تحیرم را درباره خودت اضافه کن. این تحیر بعد از وصول است این تحیر کسی است که به مقصد رسید و الان متحیر است از کدام نام تبرک بجوید از کدام چشمه، فیض ببرد.

اشتمال بر کمالات در معنای کلمه «الله» مأخوذ نیست

علی ای حال خدای سبحان، الله إله است یعنی «مألوه» و «معبود» یا «إله» است یعنی «مألوه» و مورد تحیر و کم کم علم بالغلبه شد و چون ذات. همه کمالات را داراست از این جهت می گویند الله، نام ذات هستی است که مستجمع همه کمالات است نه مفهوماً اشتمال همه کمالات در این مفهوم اخذ شده باشد. چون آن ذات هستی صرف است و همه کمالات را داراست این «الله» نام آن ذات مبارکه است از این جهت می گویند «الله» اسم است برای ذاتی که جامع همه کمالات باشد. و این کتاب و همچنین این سوره با رحمت رحمانیه و رحمت رحیمیه خدا شروع شده و «الله موصوف» جمیع اسماء قرار می گیرد. و اما صفت هیچ اسمی قرار نمی گیرد که ما مثلاً عالم را موصوف قرار بدهیم و الله را صفت او یا قدیر را موصوف بدانیم و الله را صفت او از این جهت گفته اند الله اسم ذات است و دیگر اسمی اسم صفتند. اسمای صفاتیّه اند. لذا الله موصوف می شود و همه اسماء که یکیش رحمان است و رحیم.

رحمت رحمانیه خداوند، فراگیر و مطلق

رحمان را گفته اند صیغه مبالغه است برای صفت عامه. خدای سبحان دو تا رحمت دارد یک رحمت مطلقه که آن رحمت مطلقه دیگر مقابل ندارد. یک رحمت خاصه است که آن رحمت خاصه مقابل دارد، مقابل رحمت خاصه غضب است. آن رحمت مطلقه که فراگیر است حتی جهنم را هم زیر

پوشش دارد آن دیگر مقابل ندارد. غضبی که مقابل آن رحمت باشد نیست. این که فرمود: «و رحمتی وسعت کلّ شیء» (۴۴) هر که شیء است مشمول رحمت من است و اینکه در ادعیه هم گفته می‌شود خدای سبحان «یا من سبقت رحمته غضبه» (۴۵) یا تو را سوگند می‌دهیم «برحمتک الّتی وسعت کلّ شیء» (۴۶) این رحمت مطلقه است رحمت مطلقه مقابل ندارد. چیزی که مقابل این رحمت باشد عدم است نه غضب.

جهنم نیز همچون بهشت از رحمت‌های الهی است

لذا وقتی خدای سبحان نعمت‌های خاص را و رحمت‌های پاک را می‌شمارد، جهنم را هم به حساب نعمت و رحمت‌های مطلقه خود ذکر می‌کند. سوره مبارکه الرحمن که برای شمارش نعمت‌های الهی است همانطوری که بهشت و خصوصیت‌های بهشت را یاد می‌کند، جهنم و عذاب جهنم را هم یاد می‌کند. می‌فرماید: «یُرْسَلُ عَلَیْکَما شَواظٌ مِّنْ نَّارٍ وَ نَحاسٍ فَلَا تَنْتَصِرَانِ فَبِأَیِّ آلَاءِ رَبِّکَما تَکْذِبَانِ» (۴۷) همانطوری که در باره بهشت سخن از نعمت است درباره جهنم هم سخن از نعمت است زیرا در نظام کلّ، جهنم وجودش لازم است و بسیاری از مؤمنین به برکت ترس از جهنم به بهشت می‌روند. اگر نبود جهنم بسیاری از افراد دست از گناه نمی‌کشیدند و به طاعت تن در نمی‌دادند. این جهنم هم برای کیفر تبهکاران عامل رحمت است هم برای اینکه کثیری از انسانها خوفاً من النار عبادت می‌کنند برای آنها هم رحمت است. آن رحمت مطلقه مقابل ندارد. همان رحمتی که «وسعت کلّ شیء» (۴۸) و همان رحمتی است که به نام رحمت رحمانیه نام دارد. لذا مؤمن و کافر و دنیا و آخرت و همه و همه را زیر پوشش دارد.

رحمت رحیمیه، رحمت خاصه

اما رحمت رحیمیه که صفت مشبیه است، نه مثل رحمان که صیغه مبالغه باشد، این رحمت خاصه است. تقسیم رحمت به رحمت عامه و رحمت خاصه از این آیه مبارکه است که خدای سبحان فرمود *«رحمتی وسعت کل شیء»*(۴۹) هر چه شیء است زیر پوشش رحمت من است. اما *«فسأکتبها للذین یتقون»*(۵۰) من آن رحمت را برای افراد با تقوا تثبیت می‌کنم. معلوم می‌شود دوتا رحمت است؛ یک رحمت، رحمتی است که کل شیء را زیر پوشش دارد یک رحمتی است که مال متقین است. آن معارف آن علوم الهیه آن توفیق به انجام کارهای خیر در دنیا و بهشت در آخرت اینها جزء مصادیق رحمت خاصه است. و این مخصوص افراد با تقوا است. خدای سبحان که می‌خواهد دینش را یاری کند و توفیق إعطا کند دینش را به دست همه یاری نمی‌کند. می‌فرماید: یک عده هستند که من نمی‌خواهم دینم را آنها یاری کنند! چون شایسته نیستند. *«ولکن کره الله انبعاثهم فثبّطهم و قیل اعدوا مع القاعدین»*(۵۱)؛ چون خدا دوست ندارد که اینها قیام کنند، به اینها تشر می‌زند می‌گوید: بنشینید دینم را به دست دیگران یاری می‌کنم. خدا آن توفیق را به همه نمی‌دهد. باران را برای همه می‌فرستد، آفتاب را بر زندگی همه می‌تاباند، هوا را در اختیار همه قرار می‌دهد. مال را به همه می‌دهد. اینها اختصاصی ندارد. اما حفظ دین را به همه نمی‌دهد. فرمود: *«و لکن کره الله انبعاثهم»*(۵۲) خدا نمی‌خواهد یک عده منبعث بشوند، برانگیخته بشوند، قیام بکنند. *«ثبطهم»* به طاء مؤلف یعنی اینها را نشاند سر جایشان و توفیق انبعاث نداد *«و قیل اعدوا مع القاعدین»*(۵۳) به اینها گفته شد که مانند دیگر نشسته‌ها بنشینید. اینها که جزء علوم و معارف و خدمت دین و نظایر آنها باشد در دنیا و بهشت در آخرت زیر پوشش رحمت رحیمیه است. پس رحمان صیغه مبالغه است برای آن رحمت مطلقه و رحیم صیغه مشبیه است برای آن رحمت خاصه.

«و الحمد لله رب العالمين»

پاورقی‌ها:

(۱) سورهٔ فاتحة الكتاب، آیه ۱.

(۲) بحار، ج ۷۳، ص ۳۰۵ «کل امر ذی بال لم يذكر فيه بسم الله فهو أبتَر» الدر المنثور، ج ۱، ص

۲۶ «کل امر ذی بال لا یبدأ فیہ بـ (بسم الله الرحمن الرحيم) أقطع.

(۳) سورهٔ قصص، آیه ۸۸.

(۴) سورهٔ زمر، آیه ۶۹.

(۵) سورهٔ قصص، آیه ۸۸.

(۶) سورهٔ بقره، آیه ۱۱۰.

(۷) سورهٔ قصص، آیه ۸۸.

(۸) سورهٔ نور، آیه ۳۹.

(۹) سورهٔ نور، آیه ۳۹.

(۱۰) سورهٔ نور، آیه ۳۹.

(۱۱) سورهٔ نور، آیه ۳۹.

(۱۲) سورهٔ نور، آیه ۳۹.

(۱۳) سورهٔ نور، آیه ۳۹.

(۱۴) سورهٔ نور، آیه ۳۹.

(۱۵) سورهٔ نور، آیه ۳۹.

- (۱۶) سورهٔ بقره، آیه ۱۱۵.
- (۱۷) سورهٔ بقره، آیه ۱۱۵.
- (۱۸) سورهٔ نور، آیه ۳۹.
- (۱۹) سورهٔ فرقان، آیه ۲۳.
- (۲۰) سورهٔ بقره، آیه ۲۶۴.
- (۲۱) سورهٔ بقره، آیه ۲۶۴.
- (۲۲) سورهٔ بقره، آیه ۲۶۴.
- (۲۳) سورهٔ بقره، آیه ۲۶۴.
- (۲۴) سورهٔ بقره، آیه ۲۶۴.
- (۲۵) سورهٔ بقره، آیه ۲۶۴.
- (۲۶) سورهٔ بقره، آیه ۲۶۴.
- (۲۷) سورهٔ بقره، آیه ۱۸۵.
- (۲۸) سورهٔ نبا، آیه ۲۸.
- (۲۹) سورهٔ الرَّحْمَن، آیات ۲۶ – ۲۷.
- (۳۰) سورهٔ الرَّحْمَن، آیه ۲۷.
- (۳۱) سورهٔ قصص، آیه ۸۸.
- (۳۲) سورهٔ بقره، آیه ۱۱۵.
- (۳۳) مفاتیح الجنان، دعای عرفه.
- (۳۴) مفاتیح الجنان، دعای عرفه.

- (۳۵) سورہ قصص، آیہ ۸۸.
- (۳۶) سورہ فاتحہ الكتاب، آیہ ۱.
- (۳۷) سورہ فاتحہ الكتاب، آیہ ۱.
- (۳۸) نور الثقلين، ج ۱، ص ۸.
- (۳۹) سورہ اعراف، آیہ ۱۸۰.
- (۴۰) سورہ ہود، آیہ ۴۱.
- (۴۱) سورہ ہود، آیہ ۴۱.
- (۴۲) مفاتیح الجنان، زیارت امین اللہ.
- (۴۳) الفرائد الطریفہ، ص ۲۷۲.
- (۴۴) سورہ اعراف، آیہ ۱۵۶.
- (۴۵) مفاتیح الجنان، دعای جوشن کبیر.
- (۴۶) مفاتیح الجنان، دعای کمیل.
- (۴۷) سورہ الرَّحْمَن، آیات ۳۵ – ۳۶.
- (۴۸) مفاتیح الجنان، دعای کمیل.
- (۴۹) سورہ اعراف، آیہ ۱۵۶.
- (۵۰) سورہ اعراف، آیہ ۱۵۶.
- (۵۱) سورہ توبہ، آیہ ۴۶.
- (۵۲) سورہ توبہ، آیہ ۴۶.
- (۵۳) سورہ توبہ، آیہ ۴۶.

عكس

RSS ||